

مبحث قطع در علم اصول؛ در جایگاه مبادی یا مسائل (با نگاه تطبیقی در نظریه آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله خوئی)

سیدمحمدحسن مومنی^۱

چکیده

بحث قطع در علم اصول از مباحثی است که در طبقه‌بندی مسائل علم، مورد تأمل بوده و در جایابی صحیحش در قلمرو علم کلام یا علم اصول مورد اختلاف واقع شده است. سخن در آن است آیا مبحث قطع در شمار مبادی علم اصول و از مسائل کلامی مطرح در این علم است یا جزو مسائل علم اصول به شمار می‌رود. آیت‌الله خوئی در پیروی از نظر آخوند خراسانی بحث قطع را به مسائل علم کلام شبیه و نزدیک دانسته است. بنابراین باید آن را در شمار مبادی علم اصول دانست. اما آیت‌الله بروجردی با رأی آخوند مخالفت کرده و این بحث را کاملاً مسئله‌ای اصولی دانسته است. استدلال کسانی که این بحث را مسئله‌ای اصول ندانسته‌اند آن است که نتیجه بحث از مسئله اصولی در طریق استنباط حکم فرعی قرار می‌گیرد و این ملاک در مباحث قطع جاری نیست. در نقطه مقابل، عده‌ای قطع را به عنوان حجت فقهی، موضوع علم اصول دانسته‌اند، و قائلند بحث پیرامون موضوع، مسئله آن علم را شکل می‌دهد، پس مبحث قطع، مسئله‌ای اصولی است. دست یابی به پاسخ صحیح در این اختلاف نظر، کشف رویکرد بحث در باب قطع، بر اساس نظام شناخت‌شناسی ماهوی است. رویکرد بحث پیرامون قطع می‌تواند در شناخت جایگاه آن در علم اصول کارآمد باشد. رویکرد مباحث قطع در جهت نظام معرفتی کلامی نیست و غرض اصلی و هدف مستقیم بحث پاسخ به مسئله حجیت و قلمرو حجیت و شروط و محدودیت‌های حجیت در این باب است که کاملاً از منطق اصولی تبعیت می‌کند.

واژگان کلیدی: قطع، حجیت، شناخت‌شناسی، مسئله اصولی، مسئله کلامی.

۱. استادیار فقه و حقوق دانشگاه علامه طباطبائی، استاد حوزه علمیه قم.

مقدمه

تمایز علوم و تفکیک مسائل هر علم از سایر علوم، از اصول بایسته حوزه پژوهش و از مؤلفه‌های اصلی یک پژوهش روشمند علمی است. زیرا در صورت تمییز صحیح علوم از یکدیگر و طبقه‌بندی دقیق مسائل علوم می‌توان روش پژوهش مناسب هر علمی را در قلمرو آن علم رعایت کرد. این مهم جز در پرتو شناخت صحیح و کامل از هر حوزه علمی نسبت به سایرین امکان‌پذیر نیست. ملاک تمایز علوم جزو مسائل مورد اختلاف است. آنچه‌آن که گفته‌اند (خوئی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۲۵ و ۲۶؛ بروجردی، ۱۴۱۵ق، ص ۱۲) مشهور دانشمندان و قدما تمایز موضوعی را پذیرفته‌اند. آخوند خراسانی تمایز غرض را ملاک قرار داده است. (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۸) آیت‌الله بروجردی در تقویت رأی مشهور، نظریه آخوند را مورد نقد قرار داده است. (بروجردی، ۱۴۱۵ق، ص ۱۲) اما آیت‌الله خوئی بین مقام تعلیم و مقام تدوین و همچنین از جهت وجود غرض خارجی و فقدان آن قائل به تفصیل شده است. (خوئی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۳۴-۳۷) افزون بر چالش تعیین ملاک تمایز، گاه در تعیین مصداقی در قلمرو برخی مسائل نیز مشکل و اختلاف نظر وجود دارد. عدم رعایت تمایز علوم و طبقه‌بندی صحیح مسائل هر علم نسبت به علم دیگر سبب خروج از روش صحیح تحقیق در آن حوزه دانشی شده و اعتماد به فرایند تحقیق را متزلزل و دستاوردهای پژوهش را قابل تردید می‌گرداند. عدم روشمندی منطقی و منطبق با حوزه دانشی مربوطه در موارد متعددی از علوم و دانش‌های بشری قابل رصد است. معمولاً این رخداد نامیمون در فلسفه مدرسه‌ای حوزوی نسبت به دانش‌های ادبی و یا عرفانی بسیار به چشم می‌آید. فیلسوفی که در تحقیقات عقلی فلسفی به راه ذوق و ذوقیات کشیده می‌شود و احساسات ادبی و یا شطحیات عرفانی را مبنای نظریاتش قرار می‌دهد، در واقع از روشمندی صحیح یک پژوهش عقلی دور افتاده است. همین مشکل و گره کور در تحقیقات فقه معاصر نیز دیده می‌شود که گاه ذهنیت‌های خاص صنفی یا حرفه‌ای، و یا مدرنیته به جای عقلانیت مستند فقهی قرار می‌گیرد و مثلاً داده‌های اختلافی در حقوق بشر به عنوان مبانی عقلی قلمداد می‌گردد و در طریق استنباط

به کار می‌رود، و یا داده‌های ذهنیت مصطلح فلسفی، در قامت عقلانیت معتبر فقهی مورد استناد و در طریق استنباط قرار می‌گیرد.

یکی از بزنگاه‌های این چالش، در تمایز علم کلام از علم اصول است. پاره‌ای مباحث در علم اصول که نقش زیر ساخت‌های اندیشگی در این دانش را دارد، به‌طور جدی با این چالش مواجه است؛ که آیا در شمار مسائل کلامی باید قلمداد شود و در علم اصول از مبادی بوده و یا به دلیل مناسبتی مورد بررسی قرار گرفته است، و یا آنکه هویتی کاملاً اصولی داشته و مسئله‌ای اصولی بوده و از قلمرو مسائل کلامی خارج است؟! پاسخ به این پرسش در جهت تعیین روش بحث در این حوزه بسیار ضروری است. زیرا روش بحث کلامی غیر از روش بحث اصولی است، اگر چه تفاوت در روشمندی مباحث کلامی نسبت به مباحث اصولی در خصوص بحث از قطع چندان مورد توجه دانشمندان اصول واقع نشده است.

سرنوشت این دست مسائل از منظر شناختی در تضارب آرای اصولیین مورد نقض و ابرام قرار گرفته است. شناخت‌شناسی کلامی در تعیین سرنوشت این مباحث از جهت طبقه‌بندی مسائل علم و رعایت ملاک تمایز بین علوم بسیار مهم است. شناخت صحیح از هویت مسائل کلامی در کنار شناخت صحیح از هویت مسئله اصولی می‌تواند راهگشای مشکل پدید آمده در این خصوص باشد.

مباحث مربوط به قطع در علم اصول از شمار مسائلی است که درباره هویت‌شناختی آن اختلاف نظر است. آیت‌الله بروجردی بر خلاف نظر آخوند (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۵۷) این مسئله را کاملاً اصولی دانسته و برای آن هیچ شباهتی با علم کلام قائل نیست (بروجردی، ۱۴۱۵ق، ص ۳۹۴). آیت‌الله خوئی به تبع آخوند آن را به مسائل کلامی شبیه دانسته و طرحش در علم اصول را از باب مناسبت برشمرده است (خوئی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵). بنابراین باید آن را از مبادی علم اصول به شمار آورد.

متأسفانه تضارب آرای اصولیون در این بحث، ظاهراً از جهت روش‌شناختی ابتر و بی‌سرانجام مانده است، چرا که هر دو گروه، با یک روش در مباحث پیرامون قطع به کنکاش

پرداخته‌اند، در حالی که اقتضای مباحث کلامی، شیوه‌ای متفاوت را از جهت روش‌شناختی در طرح بحث و انجام پژوهش، نسبت به مباحث اصولی می‌طلبد. به هر روی شناخت‌شناسی مسئله کلامی، محکی است که در مقام داوری و در یک تحقیق تطبیقی بین نظرات مختلف در این باب کارآمد است.

۱. پیشینه پژوهشی

پیشینه این بحث، نخست در کلمات اصولیین در مقدمه بحث از قطع قابل رصد است که برخی این بحث را از زمره مباحث و مسائل کلامی و برخی آن را در شمار مسائل اصولی برشمرده‌اند. اما هیچ‌یک به داوری بین این دو رأی، با تأکید بر نظریه آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله خوئی عطف توجه ندارد. مقاله «تأثیر دیدگاه‌های کلامی بر اصول فقه» (ضیائی فر، ۱۳۸۵، ص ۳۱۵)، به تأثیر دیدگاه‌ها و آرای کلامی در مباحث علم اصول پرداخته و در واقع نقش آرا و نظرات کلامی را در علم اصول در سه حوزه موضوع، قلمرو، ادله و منابع رصد کرده است. اما در خصوص بحث قطع که آیا مسئله‌ای کلامی و از مبادی اصول، یا مسئله اصولی است، و آیا بین نظریه این دو فقیه نام‌آور باید چگونه به داوری نشست، هیچ‌گونه ورودی ندارد. مقاله «ماهیت قطع از حیث معرفت‌شناختی» (هدائی و حمیدی، ۱۳۹۶، ص ۱۳۱)، نیز اگر چه به شناخت ماهیت قطع می‌پردازد و تلاش می‌کند در سایه شناخت‌شناسی هویتی این مسئله به بحث از قطع با رویکردی شناختی توجه کند و در این میان به هویت کلامی بحث نیز پرداخته است اما شناخت‌شناسی کلامی را در تعیین سرنوشت کلامی یا اصولی مبحث قطع و محک بین نظریه آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله خوئی مد نظر قرار نداده است.

۲. ادبیات پژوهشی

۲-۱. مبادی علم

ابن سینا در تعریف «مبادی علم» می‌نویسد:

«اما مبادی مقدماتی بودند، که اصل آن علم باشند که آموزنده را به آن مبادی نخست باید گرویدن، تا آنگاه آن علم را بدانند» (بوعلی سینا، ۱۳۸۳، ص ۱۳۶ و ۱۳۷).

بنابراین، مفاهیم پایه که دانستنش پیش از آغاز علم اصول ضرورت دارد از مبادی علم اصول است. برخی از آنان که مبحث قطع را از شمار مسائل علم اصول خارج دانسته‌اند، لزوماً به این معنی تصریح نکرده‌اند که در شمار مبادی این علم است. آیت‌الله خوئی طرح بحث قطع را در اصول از روی مناسبت و استطرادی دانسته است (خوئی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۱۱). اما چون ایشان این بحث را در غرض علم اصول که تحصیل مؤمن از عقاب است دخیل می‌داند و قطع، نخستین مصداق مؤمن است (خوئی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۱۱) و فهم و تعریف غرض از هر علمی، جزو مقدمات درک کامل از آن علم است. شاید بتوان گفت منظور ایشان از بحث استطرادی به معنای در شمار مبادی علم اصول منظور داشتن است، و الا باید به صراحت پذیرفت که آیت‌الله خوئی مبحث قطع را نه از مسائل و نه از مبادی اصول محسوب نمی‌کند.

۲-۲. مسائل علم

خواجه نصیرالدین در توضیح مسائل علم می‌نویسد:

«مسائل آن قضایا بود که در آن علم برهان بر آن گویند- بل علم مشتمل بر آن براهین باشد... پس مسائل، ما له البرهان (بود)». (خواجه نصیر، ۱۳۹۵، ص ۳۹۳)

مطابق این بیان، مسائل هر علمی مجموعه مباحثی است که آن علم به منظور اثبات و برهانی کردن آن‌ها بر اساس معیارهای آن علم شکل گرفته است.

مطابق تعریف موضوع علم که عبارت است از امری که در آن علم پیرامون عوارض ذاتی آن امر بحث می‌شود (آخوند، ۱۴۰۹، ص ۵۵۱) طبیعی است که مباحث مطرح پیرامون عوارض مذکور، مجموعه مسائل آن علم به شمار آید. اما آخوند خراسانی با این نگرش مخالفت کرده و مسائل هر علمی را مجموعه پراکنده از مباحثی دانسته که در غرض تدوین آن علم دخیل است (آخوند، ۱۴۰۹، ص ۵۵۱).

۲-۳. قطع طریق

قطع یا همان جزم نفسانی، فارغ از اینکه آیا مطابق واقع است یا خیر، بی تردید در نفس شخص قاطع اثرگذار است (مومنی، ۱۴۰۳، ص ۲۵) و او را نسبت به امر مقطوع و متعلق،

و ترتیب آثارش تحریک و ترغیب می‌کند (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۵۸). چنین قطعی را که صرفاً برای شخص قاطع کارکرد کشف از متعلق را دارد قطع طریقی می‌نامند. قطع طریقی در حیطه امر مقطوع و متعلق هیچگونه نقشی ندارد و به عنوان جزء یا قیدی برای آن محسوب نمی‌شود و هرگونه حکم یا هر ویژگی دیگری در ارتباط با آن متعلق، مربوط به واقعیت خود آن امر مقطوع است (مومنی، ۱۴۰۳، ص ۳۰). پیرامون این قطع سه مسئله مهم و بنیادین مطرح است:

طریقت و کاشفیت آیا ذاتی قطع است یا جعلی و اعتباری است؟!

منشأ حجیت قطع به معنای تنجیز و تعذیر چیست؟!

آیا شارع مقدس می‌تواند شخص قاطع را از عمل به قطعش منع و نهی کند؟!

نخستین نکته مهم در پاسخ به این سه سؤال، در روش بحث پیرامون آنهاست. اگر این سوال‌ها کلامی باشد باید به روش کلامی به آنها پاسخ گفت و اگر اصولی باشد باید به روش اصولی به آنها پرداخت. در واقع باید دید آیا این مبحث، مسئله‌ای کلامی و از مبادی علم اصول است، یا مسئله‌ای کاملاً اصولی به شمار می‌رود. زیرا هر یک از این دو علم از نظر روش‌شناختی، روش علمی- پژوهشی جداگانه‌ای را می‌طلبد. پوشیده نماند آنچه در این پژوهش مورد نظر است مجموعه مبحث قطع در هر سه بُعد آن است، یعنی مجموعه مباحثی که در علم اصول پیرامون پاسخ به این سه سوال مطرح می‌شود مورد نظر است که آیا در شمار مسائل علم اصول است یا از مسائل کلامی ورود یافته در این علم باید به شمار آورد.

دیدگاه آیت‌الله بروجردی؛ بحث قطع در شمار مسائل اصولی

آیت‌الله بروجردی با قاطعیت مباحث مربوط به قطع را جزو مسائل علم اصول می‌داند و هرگونه نسبت و شباهتی بین این مباحث را با علم کلام نفی می‌کند (بروجردی، ۱۴۱۵ق، ص ۳۹۴). دلیل ایشان برای بخش نخست که این مباحث را از مسائل علم اصول می‌داند؛ ورود بحث از قطع در قلمرو موضوع این علم است. ایشان موضوع علم اصول را عنوان «حجت در فقه» معرفی می‌کند و معتقد است در مباحث قطع پیرامون اینکه آیا این موضوع

محقق است یا نه بحث می‌شود و اساساً بحث در اصول برای کشف همین مصادیق و تعینات و صغریات حجت فقهی است (بروجردی، ۱۴۱۵ق، ص ۳۹۴). ایشان در باب تمایز علوم به نظریه قدما باور دارد و ملاک تمایز بین علوم را به تمایز موضوعات علوم می‌داند و مسائل هر علمی را مباحثی معرفی می‌کند که پیرامون عوارض ذاتی آن موضوع به بحث گذاشته می‌شود (بروجردی، ۱۴۱۵ق، ص ۱۰). ایشان حجت در علم اصول را برخلاف شیخ انصاری (شیخ انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۲۹) و برخلاف اصطلاح منطقیون (یزدی، ۱۳۸۷، ص ۳) به معنای حد وسط در قیاس نمی‌داند. استدلال ایشان بر این مطلب آن است که از آنجائی که وجود احکام در شریعت، مورد علم و قطعی است، پس علم اجمالی بر این معنی محقق است که بین بندگان و خداوند حتماً حجج و ادله‌ای وجود دارد که خداوند به واسطه آن‌ها بر بندگان، و بندگان نیز به استناد آن‌ها در برابر حق تعالی نسبت به اثبات و عدم اثبات احکام شریعت احتجاج می‌کنند. پس اصل وجود حجت شرعی بر احکام شرعی، مورد علم اجمالی و معلوم به اجمال است. آنچه باقی می‌ماند و در طریق استنباط احکام شرعی مطلوب است و علم اصول متکفل آن است تشخیص و کشف این حجج و ارائه مصادیق آن است. به عنوان مثال، بحث از خبر واحد و یا بحث از شهرت و سایر موارد همگی برای تشخیص مصادیق و تعینات این حجج است. بنابراین هر بحثی که در جهت تعیین مصداق برای حجت شرعی در فقه باشد یک مسئله اصولی است (بروجردی، ۱۴۱۵ق، ص ۱۵). البته قدمای اصحاب پیرامون حجیت قطع به دلیل وضوح و روشنی بحث، پژوهشی انجام نداده‌اند، اما توهم و شبهه عدم حجیت در برخی اقسام آن باعث شده که امروزه به تفصیل پیرامون این مسئله در علم اصول بحث شود (بروجردی، ۱۴۱۵ق، ص ۱۵). به بیان دیگر در علم اصول از اموری بحث می‌شود که سبب تنجیز تکالیف واقعی بر مکلف می‌شود. به این معنی که در فرض مخالفت عبد با آن تکالیف استحقاق مؤاخذه و عقاب شکل می‌گیرد. و در فرض عمل به آن‌ها و مغایرتشان با واقع نیز معذوریت عبد محقق خواهد بود. تمام این حالات در قطع نیز

جاری و ساری است. پس بحث از قطع یک بحث کاملاً اصولی و از مسائل این علم است (بروجردی، ۱۴۱۵ق، ص ۳۹۴).

اما عدم شباهت و سنخیت مباحث قطع به مسائل علم کلام از آن جهت است که مباحث قطع در شبیه‌ترین حالت به مباحث کلامی به این امر باز می‌گردد؛ که عقاب کسی که با قطع به احکام شرعی مخالفت می‌کند قبیح نیست. این گزاره می‌تواند ذیل دو عنوان از مسائل علم کلام تعریف شود که اصلاً با هیچ‌کدام تناسبی ندارد. بنابراین، به هیچ عنوان نمی‌توان بین مباحث قطع در علم اصول با مسائل علم کلام مناسبتی برقرار ساخت. دو عنوان مورد اشاره از مسائل علم کلام عبارتند از: «ما یصح علی الله و ما یقبح عنہ»، و «ثبوت العقاب فی یوم الجزاء». عنوان اول به این بحث می‌پردازد که امور حسن از حق تعالی صادر می‌شود و امور قبیح از حضرتش صادر نمی‌شود. اما این بحث تناسب و ارتباطی با این مسئله ندارد که مخالفت با قطع به احکام شرعی قبیح است. ارتباط بین این دو زمانی برقرار می‌شود که دانشمند کلامی در این صدد باشد که مصادیق قبیح را به شماره بنشیند که از آن جمله مخالفت با قطع به احکام شرعی است. اما علم کلام اساساً عهده‌دار چنین بحثی نیست. ارتباط با عنوان دوم نیز زمانی شکل می‌گیرد که اندیشمند کلامی در صدد شماره کردن مصادیق و موارد استحقاق عقاب در قیامت باشد، در حالی که چنین مطلبی در قلمرو دغدغه دانشمند کلامی و موضوع مباحث علم کلام نیست. بنابراین مباحث قطع در علم اصول هیچ شباهت و سنخیتی با علم کلام ندارد (بروجردی، ۱۴۱۵ق، ص ۳۹۴). ایشان نسبت به معرفی اصطلاح منطقیون نیز اشکال می‌کنند که اهل منطق عنوان حجت را بر حد وسط اطلاق نمی‌کنند، بلکه بر مجموعه صغری و کبری اطلاق می‌کنند (بروجردی، ۱۴۱۵ق، ص ۳۹۴).

دیدگاه آیت‌الله خوئی؛ مبحث قطع در شمار مبادی علم اصول

آیت‌الله خوئی بر خلاف آیت‌الله بروجردی به صراحت بحث از قطع و حجیتش را از مسائل علم اصول خارج دانسته، اما در عین حال، از باب مناسبت و استطراد شایسته

می‌داند که این بحث در بابی در اصول مورد بررسی قرار گیرد. به بیانی که گذشت بحث قطع را از مبادی این علم برشمرده است.

مسئله اصولی منحصر در مباحثی است که نتیجه‌اش، بر فرض تمامیت، موجب قطع به وظیفه فعلی مکلف گردد (خوئی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵)، خواه این قطع، وجدانی باشد یا تعبدی (خوئی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۱۵). منظور آیت‌الله خوئی آن است که متعلق قطع همان وظیفه فعلی مکلف است نه آنکه موجب و سبب تحصیل قطعی دیگر به وظیفه گردد. به تعبیر دیگر مسئله اصولی، نتیجه‌اش به گونه‌ای در طریق استنباط حکم فرعی قرار می‌گیرد که اگر صغرای بحث و مصداقش به آن ضمیمه شود یک حکم فرعی شرعی به دست می‌آید، در حالی که قطع به حکم در طریق استنباط قرار نمی‌گیرد، بلکه خودش بنفسه نتیجه است و اساساً قطع به وظیفه، (اعم از قطع وجدانی و تعبدی) نتیجه مسائل اصولی است. زیرا علم به وظیفه از لوازم علم به مسائل اصول، در فرض ضمیمه کردن صغری و مصداق به آن‌هاست (خوئی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵). به بیانی روشن‌تر غرض از علم اصول تحصیل مؤمن در برابر تکالیف مولی نسبت به بندگان است و نخستین مؤمن، چیزی جز قطع نیست. پس جا دارد حتماً از قطع در علم اصول و لو استطراداً بحث شود. (خوئی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۱۱) ایشان در شباهت مباحث قطع به علم کلام نیز بر این باور است که چون در بحث از حجیت قطع این معنی روشن می‌شود که مخالفت با قطع به احکام شرعی سبب صحت عقاب می‌گردد، پس به مسائل علم کلام شباهت دارد. زیرا در این علم از مبدأ و معاد و آنچه از حق تعالی صحیح است و یا صحیح نیست صادر شود سخن گفته می‌شود (خوئی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵).

موضوع و مسائل علم کلام در نگاه متکلمین

پیش از داوری و نقد دیدگاه این دو فقیه بزرگ، باید موضوع علم کلام را در نگاه دانشمندان این علم جستجو کرد. زیرا برخلاف نظر آخوند خراسانی که برای هر علمی موضوعی مستقل و مشخص را قائل نشده و از این رهگذر تمایز علوم را به تمایز موضوعات ندانسته، (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۷) مطابق نظر مشهور که مسائل هر

علمی را مباحثی دانسته‌اند که پیرامون آن موضوع به بحث گذاشته می‌شود، با کشف موضوع علم می‌توان به ترسیم مسائل آن علم نیز همت گمارد. بر اساس استقرار انجام گرفته در این خصوص هفت نظریه وجود دارد:

ابن خلدون در مقدمه‌اش موضوع علم کلام را عقائد ایمانی دانسته است (ابن خلدون، ۱۴۰۰ق، ص ۴۹۶).

قاضی تاج الدین ارموی بنا بر نقل مواقف (قاضی ایجی، بی تا، ۷) و شرح المقاصد (تفتازانی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۸۰) موضوع علم کلام را ذات باری تعالی و صفات الهی دانسته است.

ابوحامد غزالی و قدما بنا بر نسبتی که تفتازانی به آن‌ها داده (تفتازانی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۷۶)، موضوع علم کلام را موجود به قید این حیثیت که متعلق و مربوط است به مباحث جاری بر قانون اسلام معرفی کرده‌اند.

صاحب مواقف موضوع علم کلام را معلوم از آن حیث که اثبات عقائد دین به آن تعلق دارد دانسته است (قاضی ایجی، بی تا، ص ۷). در واقع معلوماتی را که به اثبات عقائد دینی می‌انجامد را موضوع علم کلام دانسته است.

محقق لاهیجی در «گوهر مراد» اعتبار علم کلام را نزد قدما و متأخرین بر دو وجه متفاوت می‌داند که نشان از تفاوت دیدگاه در موضوع علم کلام نزد آن‌ها دارد. مطابق بیان محقق لاهیجی (لاهیجی، ۱۳۷۲، ص ۴۲ و ۴۳) قدما علم کلام را صنعتی دانسته‌اند که انسان را قادر می‌سازد تا به واسطه ادله‌ای که از مقدمات و مبادی و اسباب مسئله‌ای که نزد اهل شرع مشهور است از اوضاع شریعت محافظت کند. بنابراین موضوع علم کلام در چارچوب اوضاع شریعت و ادله مزبور تعریف می‌شود.

محقق لاهیجی علم کلام را نزد متأخرین، علم به احوال موجودات بر نهج قوانین شرع دانسته است (لاهیجی، ۱۳۷۲، ص ۴۲ و ۴۳). پس موضوع آن همان احوال موجودات، (از حیث ثواب و عقاب) مطابق ترسیم شریعت می‌شود.

شمس الدین محمد سمرقندی صاحب کتاب «الصحائف فی علم الکلام» بنابر آنچه تفتازانی از وی نقل کرده (تفتازانی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۸۰) موضوع علم کلام را ذات باری تعالی من حیث هی و ذات ممکنات از آن جهت که به حضرت حق محتاجند معرفی کرده است.

در جمع‌بندی کلی از این آرا می‌توان موضوع علم کلام را عقائدی دانست که به ذات باری تعالی و صفات الهی و مسئله ثواب و عقاب و بهشت و جهنم و نیاز ما سوی الله تعالی به حضرت حق مربوط است. و همچنین مباحثی که از اوضاع و قوانین شریعت صیانت می‌کند. بنابراین حتی برخی مباحثی که در حوزه فلسفه فقه مورد بررسی قرار می‌گیرد را باید در شمار مسائل کلامی دانست. زیرا صیانت از اوضاع شریعت شامل مباحثی می‌شود که از وجاهت گزاره‌های فقهی و داده‌های فقهی به عنوان وجاهت قوانین و اوضاع شرع دفاع و صیانت می‌کند و شأن این قبیل مباحث نه در فقه که در فلسفه فقه است. با این بیان باید حق را از آن خواجه نصیر الدین طوسی دانست که علم کلام را از شمار علوم می‌داند که موضوع آن‌ها امور متعددی است (طوسی، ۱۳۹۵، ص ۳۹۳ و ۳۹۴؛ علامه حلی، ۱۳۸۱، فصل ۵، برهان و حد).

نقد و بررسی دیدگاه آیت‌الله خوئی

شایان ذکر است مطابق آنچه در باب موضوع علم کلام از سوی متکلمین گذشت هر آنچه به حوزه عقائد دینی و در شمار صیانت از اوضاع شریعت داخل باشد در شمار مسائل کلامی است. بنابراین باید دید رویکرد بحث از قطع در علم اصول چیست؟! آیا جهان بینی این بحث از جهت عقائد دینی و صیانت از اوضاع شرع و شریعت است یا در راستای اثبات احکام شرعی و بیان دلیل بر حکم شرعی است؟!

به نظر می‌رسد رویکرد دوم در علم اصول مورد نظر است. بنابراین مباحث قطع اگر چه می‌تواند با رویکردی کلامی هم مورد مذاقه قرار گیرد و آن‌گونه که آیت‌الله خوئی گفته است به مباحث مربوط به مبدأ و معاد و مسئله ثواب و عقاب مرتبط گردد، اما رویکرد اصولی چنین رویکردی نیست. پس نباید این مسئله را آنچنان که در علم اصول

مورد بررسی قرار می‌گیرد در شمار مسائل کلامی قرار داد. البته بیان آیت‌الله خوئی نیز بر این معنا دلالت ندارد و صرفاً به مشابهت آن با علم کلام پرداخته است. هر چند در ضمن مباحث قطع در اصول گاهی ممکن است محققى به رویکرد کلامی نزدیک شده و یا حتی مرزبندی علوم را رعایت نکند. همان‌گونه که در آغاز اشارت رفت؛ چه آنان که بحث قطع را از شمار مسائل کلامی دانسته و چه آنان که از شمار مسائل اصولی دانسته‌اند به یک شیوه و روش به بحث پیرامون این مسئله در علم اصول پرداخته‌اند. و این نشان می‌دهد روشمندی در بحث دست کم در این خصوص چندان مورد توجه قرار نگرفته است.

آیت‌الله خوئی ملاک بحث اصولی را در خصوص علم به وظیفه فعلی منحصر کرده است. با پذیرش این مبنا باز هم نمی‌توان مباحث قطع را از شمار مسائل اصولی، خارج دانست. زیرا اگر چه قابل تصور نیست که قطع به حکم شرعی در طریق استنباط قرار بگیرد، اما تحصیل این قطع و پاسخ به شبهات و اشکال‌ها پیرامون اعتماد به آن و همچنین ترسیم قلمرو پذیرش آن در حوزه شریعت و کنکاش در منشأ اعتبار آن، جزو مقدمات و مبادی و مبانی وثوق و اعتماد به حکم شرعی مکشوف به واسطه قطع است و قطعاً این مباحث در علم اصول بیش از هر علم دیگری موضوعیت رسیدگی دارد. و دست‌کم جزو مبادی مستقیم و نزدیک مسائل اصولی است، و نباید لزوماً مبادی مستقیم و دخیل در مسائل علم را از سایر علوم عاریه گرفت. علاوه آنکه مباحث مذکور در باب قطع به دلیل رویکرد کاملاً اصولی که در جهت اثبات حکم شرعی است یک مسئله اصولی است. این اشکال که آیت‌الله خوئی گفته‌اند قطع به حکم، سبب تحصیل قطعی دیگر نمی‌شود، بلکه خود بنفسه نتیجه بحث است، از دو جهت قابل پاسخ است:

جهت نخست آنکه قطع به حکم شرعی زمانی محقق می‌شود که جهات اعتبار قطع و مسائل مورد توجه در بحث قطع در علم اصول کامل شود. پس این قبیل مباحث در واقع طریقی می‌شود برای تحصیل و تحقیق و تنقیح قطع به حکم شرعی. بنابراین مباحث پیرامون قطع در طریق علم به وظیفه فعلی، ایفای نقش می‌کنند.

جهت دوم، آن است که وساطت در طریق استنباط و تحصیل علم به وظیفه فعلی را نباید در محدوده مباحث کبروی منحصر کرد. به بیان شایسته و صحیح آیت‌الله بروجردی تعیین مصادیق و صغریات بحث نیز در واقع طریق استنباط را تکمیل می‌کند. در یک بیان جامع نسبت به هر دو وجه باید گفت: علم به وظیفه فعلی اگر در مرحله بعد از تحقق و تمامیت تمام جهات بحث از نظر صغروی و کبروی ملاحظه شود معنا ندارد این مسئله از مباحث اصول به شمار آید. اما این نگرش، صحیح و قابل دفاع نیست. در بحث از خبر واحد نیز بعد از تمامیت بحث از کبرای مسئله به عنوان اثبات حجیت، و تمامیت بحث از جهت صغری و وصول به خبری معتبر، دیگر بعد از این مرحله مجالی برای طرح مسئله اصولی باقی نمی‌ماند، بلکه در این مرحله، نتیجه بحث یعنی همان استنباط حکم شرعی محقق شده است.

نقد و بررسی دیدگاه آیت‌الله بروجردی

نظریه آیت‌الله بروجردی که موضوع علم اصول را حجت در فقه دانسته سخنی وجیه است. اما اینکه این عنوان را لزوماً در برداشتی صغروی، موضوع علم اصول قرار دهیم، قابل پذیرش نیست. زیرا یک دانشمند اصولی به وجدان خودش در می‌یابد که این علم پردامنه صرفاً در کشف مصادیقی و صغروی حجج فقهی و شرعی نیست، بلکه در بسیاری موارد به بحث‌های کبروی می‌پردازد. این سخن به معنای انکار بحث صغروی و مصادیقی در علم اصول نیست، بلکه تأکیدی بر این واقعیت است که دامنه مباحث کبروی و کلی در علم اصول قابل کتمان و انکار نیست، و اتفاقاً برخی از مباحث صغروی اساساً دارای شأن و مناسبت طرح در علم اصول نیست. مثلاً مباحثی که به بررسی حجیت استصحاب می‌پردازد صرفاً در مقام تشخیص مصادیق و صغریات استصحاب نمی‌کوشد بلکه از نظر کبری و قاعده کلی در صدد اثبات حجیت کلی قاعده در قبال قاعده شک ساری و قاعده مقتضی و مانع و قیاس همت می‌گمارد. ترسیم اقسام استصحاب و معرفی «حجت» از «لاحجت» در قیاس به احکام شرعی فرعی مورد تطبیق استصحاب کاملاً بحثی کبروی است و علم اصول می‌کوشد قاعده کلی استصحاب را در این موارد معرفی کند، اگر چه

از آن جهت که در این بخش به تعیین مصادیق حجت می‌پردازد شامل مباحث صغروی و مصداقی برای قاعده کلی استصحاب است. اما روشن است که در عین حال برخی مباحث صغروی در استصحاب، اساساً شأن عالم اصولی نیست و از ساحت این علم بیرون است. توجه و امعان نظر در صغریات و مصادیق استصحاب، اصولاً وظیفه و شأن فقیه و در قلمرو علم فقه است، آن هم در ساحت موضوعات عام. اما در ساحت موضوعات جزئی، در بسیاری از موارد شأن فقیه نیست، بلکه این مقلد است که خود باید بر اساس آموزه‌های فقهی اجرای استصحاب را به عنوان یک مصداق از مصادیق حجج شرعی در حق خود تمام ببیند. این بیان آیت‌الله بروجردی که همه مسائل علم اصول را در کشف صغریات و مصادیق حجج شرعی خلاصه کرده است از سوی خود ایشان در بحث از مفاهیم مورد نقض جدی قرار گرفته است، ولی پیش از ذکر این نقض و چالش باید به این نکته نیز توجه داشت: بیان آیت‌الله بروجردی که حجت در اصطلاح منطقیون را نسبت به حد وسط نفی کرده و آن را در اصطلاح منطق، مجموعه صغری و کبری دانسته است، خالی از اشکال نیست. زیرا در علم منطق عنوان حجت را بر هر دو اطلاق می‌کنند (ملا عبدالله یزدی، ۱۳۸۷، ص ۳).

چالش مبنای آیت‌الله بروجردی در باب مفاهیم

آیت‌الله بروجردی برخلاف اکثر متأخرین (بروجردی، ۱۴۱۵ق، ص ۲۹۵) بر این رأی است که مسئله مفاهیم یک مسئله کبری و نزاع در باب وجود قاعده کلی حجیت است، نه یک بحث صغروی و کشف مصداقی مفاهیم. ایشان بر این باور است که اساساً مفاهیم از حوزه تمام اقسام دلالت‌های لفظی بیرون است و منشأ دلالت مفهومی یک بنای قطعی عقلایی است. به این بیان که مبنای عقلا بر این است که فعل دیگری را بر لغویت حمل نکنند (بروجردی، ۱۴۱۵ق، ص ۲۹۴). بر اساس این مبنا و رویکرد عقلایی، بنای عقلای عالم بر این استوار است که کلام متکلم و تمام خصوصیات و قیودش را بر این وجه حمل می‌کنند که به داعی و غرض و غایت نوعی و نتیجه نهائی‌اش صادر شده است، به این معنی که تمام قیود مذکور در کلام، در مطلوب متکلم که به آن غرض سخن می‌گوید

دخیل است. پس از نظر صغروی و مصداقی، وجود اقسام مفاهیم به لحاظ وجود ملاکش که بنای قطعی عقلانی است گرفتار هیچ شک و شبهه و تردیدی نیست، و همه اشکال و سخن و نزاع در حجیت این مفاهیم موجود، به عنوان یک قاعده و کبرای کلی است. آیت‌الله بروجردی می‌گوید که او به مانند قدما مسئله را یک نزاع کبروی می‌داند، چرا که قدما نیز در حجیت مفاهیم بحث کرده‌اند، نه در اصل ثبوت آن که یک بحث صغروی محض است، برخلاف اکثر متأخرین که بحث مفاهیم را بحثی صغروی دانسته‌اند. آیت‌الله بروجردی برای نگرش متأخرین محملی ارائه می‌کند به این توضیح که چون اینان دلالت مفهومی را از اقسام دلالت لفظی دانسته‌اند، پس طبیعی است که در اصل وجود مفاهیم به شکل یک نزاع صغروی ورود کنند که در اقسام مورد ادعای وجود مفهوم آیا چنین دلالت لفظی، مثلاً در قالب دلالت التزامی شکل گرفته است یا خیر! و دیگر نزاع کبروی برای آن‌ها وجهی ندارد. چون حجیت دلالت‌های لفظی در بنای عقلا مورد تردید نیست (بروجردی، ۱۴۱۵ق، ص ۲۹۵). بنابراین، مبنای ایشان در اینکه غایت و غرض علم اصول را برای کشف مصادیق حجت دانسته و مسائل اصولی را صرفاً مسائلی صغروی خوانده است به طور جد مطابق مبنای خود ایشان در باب مفاهیم به چالش کشیده شده و نقض می‌گردد. داوری در این مسئله که بحث از مفاهیم، بحثی صغروی است یا کبروی، خارج از موضوع این پژوهش است. اما بر اساس این مبنا که بحث از مفاهیم، بحثی کبروی است، روشن است که به طور جدی مبنای ایشان در باب مسائل علم اصول به چالش کشیده شده و نقض می‌شود.

نتیجه

شناخت‌شناسی کلامی اگر چه نزد متکلمین بر وجوه گوناگونی است، اما حق با خواجه نصیرالدین طوسی است که موضوع علم کلام را امور متعددی دانسته است. شاید بتوان این تعدد را در وجه جامعی انتزاعی جمع کرد، چنانکه در کلام آیت‌الله خوئی دیده می‌شود و مسائل کلامی را بر محور بحث از مبدأ و معاد و آنچه شایستگی صدور و عدم صدور از باری تعالی را دارد برقرار دانسته است. اما اینکه مباحث قطع آیا از مسائل

کلامی است یا خیر! باید به رویکرد در بحث توجه داشت، چه آنکه معیار شناختی کلامی در توجیه آیت‌الله خوئی بیان شده است و همین امر سبب شده ایشان مباحث مربوط به قطع را مانند آخوند خراسانی به مسائل کلامی شبیه‌تر بدانند. زیرا رویکرد بحث را به این وجه ارجاع داده است که آیا مخالفت با قطع به احکام فعلی شرعی، مساوی با صحت عقاب است یا خیر! و بحث از صحت و عدم صحت ثواب و عقاب، یک بحث کاملاً کلامی و تأمین‌کننده نظام معرفتی کلامی است. اما به نظر می‌رسد رویکرد اصلی بحث پیرامون قطع در علم اصول، وجه مذکور در کلام آیت‌الله خوئی نیست و نمی‌توان در این خصوص با ایشان هم‌داستان شد و باید پذیرفت که رویکرد جاری در اصول نظریه آیت‌الله بروجردی را تقویت می‌کند که بحث از قطع در جهت نظام معرفتی کلامی نیست و غرض اصلی و هدف مستقیم بحث، پاسخ به مسئله حجیت و قلمرو حجیت و شروط و محدودیت‌های حجیت در باب قطع است که کاملاً از منطوق اصولی تبعیت می‌کند. البته این بخش از نظریه آیت‌الله بروجردی که تمام مسائل اصول در مقام بحث صغروی و تعیین و تشخیص مصادیق حجت شرعی فقهی است نمی‌تواند قابل پذیرش باشد و این نگرش اتفاقاً بر اساس مبنای خود ایشان در باب مفاهیم مورد نقض و چالش است.

منابع

۱. ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۴۰۰ق). مقدمه ابن خلدون. بی چا، بیروت: دارالقلم.
۲. آخوند خراسانی، محمد کاظم (۱۴۰۹ق). کفایة الاصول. چاپ اول، قم: مؤسسه آل البیت.
۳. بروجردی، حسین (۱۴۱۵ق). نهیة الاصول. مقرر: حسین علی منتظری، چاپ اول، قم: نشر تفکر.
۴. بوعلی سینا، حسین (۱۳۸۳). منطق دانشنامه علائی. مصحح: محمد مشکوه، چاپ اول، همدان، دانشگاه بو علی سینا.
۵. تفتازانی، سعدالدین (۱۳۷۱). شرح المقاصد. تحقیق، عبدالرحمن عمیره، قم: شریف رضی.
۶. خواجه نصیرالدین، محمد بن حسن (۱۳۹۵). اساس الاقتباس. چاپ دوم، تهران: انتشارات فردوس.
۷. خوئی، ابوالقاسم (۱۴۱۷ق). مصباح الاصول. مقرر: محمد سرور واعظ بهسودی، چاپ پنجم قدیم، قم: داوری.
۸. خوئی، ابوالقاسم (۱۴۲۲ق). مصباح الاصول. مقرر: محمد سرور واعظ بهسودی، چاپ اول، قم: مکتبه داوری.
۹. شیخ انصاری، مرتضی (۱۴۲۸ق). فرائد الاصول. چاپ نهم، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۱۰. ضیایی فر، سعید (۱۳۸۵). «تأثیر دیدگاه‌های کلامی بر اصول فقه». نقد و نظر، شماره ۴۱ و ۴۲، فروردین، ۳۱۵ تا ۳۴۶.
۱۱. طوسی، خواجه نصیر الدین (۱۳۹۵). اساس الاقتباس، چاپ ششم، تهران: دانشگاه تهران.
۱۲. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۳۸۱). الجوهر النضید فی شرح منطق التجرید. چاپ دوم، قم: بیدار.

۱۳. قاضی ایجی، عبدالرحمن (بی تا). *المواقف فی علم الکلام*. بیروت: عالم الکتب.
۱۴. لاهیجی، عبدالرزاق (۱۳۷۲). *گوهر مراد*. تحقیق، زین العابدین قربانی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۵. مومنی، سیدمحمدحسن (۱۴۰۳). *بصائر الاصول لتبصره الفحول*. چاپ دوم، قم: میراث ماندگار.
۱۶. هدائی، علی‌رضا، و محمدرضا حمیدی (۱۳۹۶). «ماهیت قطع از حیث معرفت شناختی»، *فقه و اصول*، سال چهل و نهم، شماره ۱، ۱۳۱-۱۵۳.
۱۷. یزدی، ملا عبدالله (۱۳۸۷). *الحاشیه علی التهذیب*. چاپ سوم، قم: دارالتفسیر.